

پایان اسلام در ایران

فاضل غیبی

ملاها تاکنون به هدف اصلی خود رسیده، ایران را به «امارات اسلامی ایران» بدل کرده‌اند و ایرانیان را به خفت و ذلتی بی‌مانند کشانیده‌اند. به راستی نیز هیولایی که دهه‌ها است ایرانیان در زیر سلطه آن دست و پا می‌زنند، بزرگ‌تر از آن است که در شیشهٔ عمر مُشتی آخوند بگنجد. دهه‌های گذشته را باید ادامهٔ روند توحشی دانست که با تسلط عرب بیابانگرد بر امپراتوری ایران زمین حاکم گشت و اگر نه به یک ضربت، بلکه به تسلسلی از فقر ذهنی و مادی دامن زد، که خُرده خُرده بنای فرهنگ ایران را خایید.

اما از درازی این شب وحشت و خون چشم برگیریم و به روشنایی فردای ایران بنگریم. بدین بنگریم که ملت ایران در این چهار دهه توانست، هرچند به قیمت قربانی‌های پُرشمار، بر توهمات خود نسبت به اسلام غلبه کند و امروزه به خوبی می‌داند که تنها یک اسلام وجود دارد و آن نیز اسلامی است که از سدهٔ سوم هجری به بعد برای حفظ قدرت عرب در سرزمین‌های اشغالی پرداخته شد. و گذار از حکومت اسلامی نیز تنها یک راه دارد و آن راندن اسلام بعنوان زیربنای ایدئولوژیک آن از فضای اجتماعی و سیاسی ایران.

ما ایرانیان در آستانهٔ انقلاب اسلامی بر اثر سرگردانی در وادی ساده‌لوحی تصور می‌کردیم به حرکتی به سرای دمکراسی فرود خواهیم آمد، سپس سرگشته از رویدادهای نادیده و بعضاً ناشنیده، نابسامانی‌های نخستین را به حساب "موجوداتی" مانند خلخال می‌گذاشتیم، اما شگفت‌زده دیدیم که چگونه به بهانهٔ جنگ با صدام همهٔ «غیرخودی‌ها» را یا دم از تیغ‌گذرانیدند و یا از میهن راندند. با این همه تصور می‌رفت که این همه، پیامد نافهمی قدرتمندانی است که برخاسته از اقشار پایینی جامعه به زیاده‌روی و خشونت‌گرایی دارند.

در این گیر و دار اما اسلام ناب بدوی در برابر چشمان حیرت‌زدهٔ ما همهٔ جوانب زندگی را فراگرفت، و «ولایت مطلقه فقیه» هرگونه مقاومت و دگراندیشی را با خشونت و خونریزی سرکوب کرد؛ ولی هنوز اغلب شیعه‌زدگان به توهم اینکه اسلام پدران آنان از سرشت دیگری است و نیز بر اثر فریبکاری نیروهایی مثل «اصلاح‌طلبان»، به پشتیبانی از جنایتکاران بر مسند نشسته برآمدند.

اینک "اسلام‌زدگان" در درازای چند دهه، بازاری پر از دکه‌های رنگارنگ و سنگ‌های گوناگون فراهم آورده‌اند و به موازات پایگاه‌های اسلامی خود در خارج از کشور، از فروش و کدیور گرفته تا مجاهدین و «نواندیشان»، و نیز از رائفی‌پور و قُمشه‌ای تا دهباشی و آقامیری در چهارچوب مرزهای ایران، از صدها مهرهٔ چیده‌ای برخوردارند که می‌توانند یکی پس از دیگری وارد میدان کنند و بدین ترفند صفحه‌ای دیگر از صفحات پرشمار فریبکاری نوع شیعی را بکشایند.

اما از سوی دیگر ملت ایران نیز در دهه‌های گذشته، پس از غلبه بر شگفتی خود از میزان خشونت و دنائت ملاها، گام به گام بر توهّمات دربارهٔ اسلام غلبه کرد و امروزه به خوبی در پس مترسک‌های دروغین، چهرهٔ وحشی اسلام راستین را به روشنی می‌بیند و حاضر است تا تسلسل معیوبی را که بر ایران حاکم شده درهم شکند.

بنابراین در برابر نسل حاضر ایران در ادامهٔ مبارزاتی با قدمت هزار و چهارصد ساله، به خاطر نسل‌های آینده‌ای که حق دارند در ایرانی آزاد و آباد زندگی کنند، تنها یک راه وجود دارد و آن ترک اسلام به عنوان شبه‌دینی بدوی و نظامی خودکامه است! چکیدهٔ هزاران پژوهش و نوشتار دربارهٔ اسلام در دوران معاصر مگر جز آن بوده است که هیچ‌یک از ویژگی‌های اسلام نه تنها با موازین زندگی مدنی موافق نیست که در تضاد با آن قرار دارد و کوشش برای بزک کردن و «تلطیف» شیعیگری تنها در راستای حفظ قدرت و نفوذ ملاها است!؟

«توافق ملی» موجود در مورد اسلام، به عنوان آیین‌نامهٔ بیدادگری حاکمان مسلمان، امروزه بزرگ‌ترین سرمایهٔ ملت و ودیعه برای بازگشت ایران به خانوادهٔ بزرگ ملت‌ها در سطح جهانی است. بیش از چهار دهه که ایران دوستان برای یافتن اتحاد برای گذار از حکومت اسلامی کوشیده‌اند، اینک این موهبت به صورت هم‌آوایی در "ترک اسلام" پیش روی ما است. بدین موهبت هر «مسلمان ایرانی» می‌تواند با ترک اسلام از «اجزاء امت» به شهروند جامعه‌ای با هویت سرافراز بدل گردد. در زمینهٔ اجتماعی و سیاسی نیز با توجه به اینکه در هیچ کشور مسلمانی دموکراسی و جدایی دین از دولت ممکن نیست، کوچ جامعهٔ ایران به تمدن نوین جهانی تنها به غلبه بر اسلام انسان‌ستیز بستگی دارد.

در این مسیر این مهم به ویژه بر عهدهٔ تک‌تک فرهیختگان، روشنفکران و هنرآفرینان ایرانی است که بر دوگانگی‌ها غلبه کنند و ندای ترک اسلام را به گوش جهانیان برسانند و چشم‌انداز شورانگیز ایران بدون اسلام را در برابر دیگر میهن‌دوستان قرار دهند، به ویژه در این روزها مسؤولیت بزرگی بر گردن رهبران سیاسی و اندیشه‌ورزان رسانه‌ای قرار دارد، که در عین کوشش برای گسترش اعتراض‌های گروهی و ابتکاری، جوانان را از بازی در زمین دشمن و درگیری در برخوردهای خیابانی و خشونت‌زا برحذر دارند و از به خاک و خون کشیده شدن غلیان احساسات پیشگیری کنند.

بسیاری از وابستگان به گروه‌های اسلامی و چپ، در فضای مجازی و رسانه‌ها از بالاگرفتن رفتار خشونت‌آمیز، بدین «توجیه» که «جواب رژیم ددمنش همانا مقابله مثل است!»، دفاع کرده، بیش‌رمانه از ریختن خون جوانان ایران پشتیبانی می‌کنند؛ در حالی که درست بدین سبب که خشونت و توحش سرکوبگرانهٔ رژیم اسلامی حد و مرزی ندارد، برخورد خشونت‌آمیز نه تنها محکوم به شکست است، که بهترین دستاویز را برای درهم‌شکستن خیزش ملت در اختیار حکومت‌گران اسلامی قرار می‌دهد و باید به شدت از سوی همهٔ ایران‌دوستان محکوم گردد.

البته که با توجه به ددمنشی رژیم اسلامی، گذار از آن بدون هزینه ممکن نیست. اما هیچکس حق ندارد دیگر فرزندان ایران را به رفتاری خطرناک تشویق کند. وانگهی چنانکه تجربه «بهار عربی» نشان داد، برخوردهای خونین در صورت موفقیت نیز به برقراری دمکراسی منجر نمی‌شود و بهیچ‌وجه آینده‌ساز نیست. از اینرو یافتن تدابیر هوشمندانه، شیوه‌های ابتکاری مقاومت و راهکارهای سیاسی والاترین ضرورت لحظه است.

چنان‌که پژوهش‌های نوین نشان داده‌اند، دین بر اعتقادات و احساسات فردی (که هر دو متغیراند) استوار نیست، بلکه پدیده‌ای اجتماعی و به طور نسبی نشانگر هویت گروهی است؛ بدین سبب ترک اسلام از سوی شخصیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از نقشی بارز برخوردار است. امروزه به ویژه این مسؤولیت بر عهده شاهزاده رضا پهلوی به عنوان نامدارترین رهبر اپوزیسیون است، که با ترک اسلام شایستگی خود را به عنوان پاسدار هویت ملی ایرانی نشان دهد.

بنا به آمار، اکثریت بزرگ ایرانیان مدت‌ها است که دیگر خود را مسلمان شیعه نمی‌دانند. اما این تحول بزرگ هنوز تبلور بیرونی و اجتماعی نیافته است. کافی است به ابتکارات و نشانه‌هایی این دگرگونی جلوه خارجی و همگانی یابد، تا با «زنار نمودن از پس خرقة» (عطار) بزرگ‌ترین و سازنده‌ترین رستاخیز تاریخ جامعه عمل بپوشد.

در این میان لازم است که به سه نکته توجه شود:

— چنان‌که عرب بیابانگرد برای حفظ خود در کشاکش‌های مداوم ناچار از پیوند قساوت و دورویی بود، متولیان امروزی اسلام نیز با بسیاری بندهای پیدا و ناپیدا ایرانیان را به تظاهر به مسلمانی و دورویی واداشته‌اند. بدین سبب بازیافت راستی گفتار والاترین گامی است که در برابر «مسلمان» ایرانی قرار دارد. وانگهی ترک اسلام بدون دوری از خشونت و غلبه بر ذهن خرافی ارزشی ندارد.

— اسلام، تحقیر و توهین به همه ادیان را نهادینه می‌کند و در نتیجه اغلب ایرانیانی که از اسلام گسسته‌اند به دیگر ادیان به دیده تحقیر می‌نگرند و از نزدیکی به آنها خودداری می‌کنند. در حالی که بسیاری از ادیان به ویژه ادیان ایرانی هرچند به عنوان پدیده‌ای اجتماعی نارسایی‌هایی انسانی را نیز بازتاب می‌دهند، لیکن خلاف اسلام، پاسداران موازین اخلاقی نیز هستند و بشریت را در رشد تاریخی خود همراهی می‌کنند. مثلاً جنبش نوزایی اروپا بر پایه دانش‌هایی ممکن شد که در سده‌های ۱۱ تا ۱۵ میلادی در ساختمان کلیساهای عظیم به دست آمده بود و قوم یهود با وجود کم‌شماری بزرگ‌ترین خدمات را به پیشرف دانش، هنر و فلسفه کرده است، چنان‌که بدون کوشش یهودیان مدنیت جدید قابل تصور نمی‌بود.

از سوی دیگر، ایران‌زمین خود زادگاه ادیانی جهانی بوده و فروغی را که زرتشت در سپیده‌دم مدنیت برافروخت، هنوز روشنی‌بخش دنیا است و گسترش آن در حوزه فرهنگی ایران به ظلمت اسلامی پایان خواهد داد.